

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

هژیر پلاسچی- در صفحه فیس بوکش
فرستنده: علی کاظمی - ایران
۲۹ جولای ۲۰۱۷

به یاد "احمد جز مطلبی"

وقتی می‌گفت «احمد» چشم‌هایش پُر می‌شد. و بعد می‌خواند، با صدای نخرانیده‌اش که بغض گرفته بود گلوش را می‌خواند: «نیمه‌شب با چهره پوشیده می‌آیند به بند...» همین بود که احمد در تمام دقیقه‌های ما حضور داشت، انگار که هیچ‌وقت نمرده باشد. او را می‌شناختم با این‌که هرگز او را ندیده بودم. احمد برای من عکسی بود که گوشه‌هایش را گذر زمان شکسته بود. با این همه انگار احمد هر بار با ما می‌نشست پای عرق سگی ارمنی‌ساز و خیارشور و سیگار، با بغض فرو خورده ما که ترسان دم می‌گرفتیم: «زنده‌باد/ زنده‌باد/ زنده‌بادا سوسیالیسم...»

هرگز نشد که سر قبرش برویم. انگار نیازی نبود. زیارت اهل قبور را برای مردگان گذاشته‌اند و احمد نمرده بود. او «شهید» بود، شهادت می‌داد به تمام رنجی که برده بودیم، تاریخ به تاریخ، پشت به پشت. حالا که این سرودها در آرشیو «سازمان پیکار برای در راه آزادی طبقه کارگر»، در آرشیو سازمان خاموش‌شده احمد منتشر شده است انگار پرت شده‌ام به همان عصرهای دلگیر زنجان، به آن صدای نخرانیده‌اش، به احمد که نیمه‌شب با چهره پوشیده آمده بودند و برده بودندش و او هنوز زنده بود، بعد از این همه سال، از توی همان عکس قدیمی مندرس، با همان پیراهن چهارخانه عزیز.

احمد جز مطلبی، از اعضای سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر، پشت در پشت کارگر بوده است. پدرش کارگر باغ‌های سبزی‌کاری ابتدای جاده بیجار بوده و خودش نیز در همان باغ‌ها کار می‌کرده. او را چنان که گفته‌اند به عنوان مشکوک بازداشت می‌کنند. احمد ادعا می‌کند که از هواداران شریعتمداری است و در نهایت «محمل» او را می‌پذیرند، به سه سال زندان محکوم و روانه بند مذهبی‌های زندان زنجان می‌شود. در بند برای توجیه محمل خودش و با اتکاء به اطلاعات وسیع مذهبی‌اش، برای همبندی‌ها کلاس تفسیر نهج‌البلاغه می‌گذارد تا روزی که یکی از «کوکلس‌کلان‌ها» را به بند می‌آورند. کوکلس‌کلان به توابعی گفته می‌شد که با چهره پوشیده به بندها آورده می‌شدند تا زندانیان شناسایی‌نشده را شناسایی کنند. همبندی‌هایش گفته‌اند: احمد کوکلس‌کلان را که دید رنگش پرید. به همبندی‌ها گفته بود: من رفتنی شدم، اطمینان دارم طرف مسؤول سازمانی‌ام بود. احمد را مسؤول سازمانی‌اش، خلیل شایسته‌فر لو داد که تا چند سال پیش لاقل کارمند کارخانه پارس‌سوئیچ در زنجان بود. چند ساعت بعد احمد را از بند می‌برند و هرگز

برنمی‌گردد. بر اساس اطلاعات رسمی احمد جزمطلبی را در ۲۸ اسفند [حوت] ۱۳۶۱ در زندان زنجان اعدام کرده‌اند. نزدیکانش اما گفته‌اند آثار شکنجه‌های تازه را بر بدن او دیده بوده‌اند. عکسی از او ندارم که منتشر کنم اما سرودهای تازه منتشر شده در آرشیو سازمان پیکار را به یاد او و نیز به یاد صمد طاهری، از مسؤولین بخش دانش‌آموزی پیکار در زنجان که در سال ۶۰ تیرباران شد، گوش می‌کنم و هنوز یاد آن صدای خش‌دار که «زنده‌باد/ زنده‌باد/ زنده‌بادا سوسیالیسم...»

"عنوان مطلب برگرفته از متن"